

راستی! فردا

چه شکلی دارد؟

شهره کاندی

شاید...!

نویسنده: لیلیا حکیم الهی

ناشر: شباویز

بها: ۵۰۰۰ ریال

«شاید...!» نام اثری از «لیلیا حکیم الهی» است که توسط «علی مفاخری» تصویرگری شده است. این اثر، همراه دو اثر دیگر به نام «کاشکی» و «حیف»، سه‌گانه‌ای را تشکیل می‌دهند که در فرصتی مناسب به آن‌ها خواهیم پرداخت. از این نویسنده، اثر دیگری به نام «کوچولوها» نیز توسط نشر شباویز به چاپ رسیده که چون پیش از این بررسی شده، به آن نمی‌پردازیم. با نگاهی به مجموعه آثار این نویسنده، می‌توان به تفاوت نگاه و خلاقیت او در عرصه ادبی پی برد.

«شاید...» کتابی تصویری است و بدون تردید، هنگام بررسی آن، باید هم به متن و هم به تصویر توجه کرد. کتاب تصویری «همانند قطعه شعری است که بر قطعه‌ای موسیقی تنظیم شود تا تبدیل به یک آواز گردد. در این ترکیب چیز ثالثی به وجود می‌آید که در آن موسیقی محتوای شعر را عمیق‌تر می‌کند. با وجود این که هم شعر و هم موسیقی می‌توانند به تنهایی بر خود متکی باشند»^(۱) همان گونه که موریس «سنداک» (M. Sendak) که خود نویسنده و مصور کتاب‌های کودکان است، اقرار می‌کند که «برای من تصویر نهادن بر یک متن، هم‌چون آهنگ نهادن یک آهنگساز است بر یک شعر...»^(۲)

در کتاب‌های تصویری، متن یک روی سکه و تصویر روی دوم سکه است. گویی داستان در خطوط و رنگ‌ها متجلی شده است. بدون شک، هر



می‌دهد و او با خیال راحت و افکار خوب در مورد بارش باران و بازی فردا در حیاط، قصد خوابیدن می‌کند.

«بتی مونتسور» (Beti Montesor) می‌گوید: «کتاب تصویری کتابی است که مندرجات آن از خلال تصاویر بیان می‌گردد... داستان نقل شده با تصاویر، زبانی مخصوص به خود دارد به نام زبان بصری.»^(۳) بنابراین، بد نیست زبان بصری این اثر را بررسی کنیم. در پدیده‌های بصری، معنا فقط در تصاویر و اطلاعات شبیه‌سازی شده از واقعیت وجود ندارد، بلکه می‌توان معنا را در ترکیب‌بندی و کمپوزیسیون نیز یافت. هر رخداد بصری عبارت است از شکل و محتوا و محتوا تا حدودی تحت تأثیر اجزای سازنده آن قرار می‌گیرد؛ اجزایی چون رنگ، رنگمایه، بافت، نسبت و رابطه آن‌ها در ترکیب‌بندی. برای مثال، محورهای عمودی و افقی در تصویری که مشاهده می‌شود، از مهم‌ترین عوامل ساختی است که توسط آن‌ها میزان تعادل سنجیده می‌شود. بنابراین، یکی از



چه تصویرگر خلاق‌تر باشد، تصویری خلق می‌کند که هرگز برای مخاطب کهنه و تکراری نمی‌شوند و هر بار او را به خود فرا می‌خوانند و این، حکایت همین کتاب است. در کنار متن ساده و زیبای نویسنده، تصاویر ساده و صریح «مفخری»، نقش مؤثری در انتقال سریع پیام‌های داستانی ایفا می‌کند.

خلاصه داستان این کتاب، چنین است:

به علت گرمای هوا، مادر به فرزندش اجازه بازی در حیاط را نمی‌دهد. هنگام غروب، کودک می‌خواهد زودتر بخوابد تا روز بدون بازی در حیاط، هر چه زودتر تمام شود. اما هر چه سعی می‌کند، خوابش نمی‌برد. به توصیه مادر، کودک مشغول شمردن گوسفندها می‌شود که ناگهان صدایی می‌شنود و شروع می‌کند به تخیل در مورد صاحب صدا. او به گرگ، بچه دایناسور، اژدها، غول، کامیون، زلزله، سیل و هواپیمای جنگی می‌اندیشد، اما خود را متقاعد می‌کند که این صدا صدای آن‌ها نیست. بالاخره، طاقت نمی‌آورد و از مادر سؤال می‌کند. مادر به او می‌گوید صدا، صدای رعد و برق است و در این مورد به او توضیح



مشابه‌های بصری القای پیام با قدرت و تأثیر بیشتر، استفاده از تعادل است. در تصویر روی جلد، دختر بچه‌ای را در مرکز کادر می‌بینیم؛ در محلی که نشان از تمرکز، ایستایی و سکون دارد. کاراکتر دخترک که شخصیت اصلی و مرکزی داستان است، در مرکز ثقل یا محور تعادلی کادر قرار دارد و نقوش اطراف، از نظر وزن در حالت تعادلی قرار دارند. بنابراین، از نظر بصری حالتی آرام را القا می‌کند. خطوط منحنی موجود در فرم صورت، موها، دست‌ها، لباس و... نیز حسی از آرامش و نرمی را منتقل می‌سازند. در عین حال، حضور چند گوسفند جدا افتاده در پایین کادر، حس ترس و وحشت و جدایی را نیز با خود دارد.

در اولین صفحه از اثر، تصویری از مادر و فرزندش را در نیمه بالایی کادر می‌بینیم. نیمه فوقانی کادر، سبکی و بی‌وزنی بیشتری در مقایسه با نیمه پایینی کادر دارد و چشم‌ها و لبان خندان دخترک، این امر را تشدید می‌کند. در این تصویر، آنچه بیش از همه به چشم می‌آید، کنتراستی است که هم در اندازه (اندازه دخترک و مادر) و هم در رنگ (رنگ گرم لباس دختر و رنگ سرد لباس مادر) به چشم می‌خورد. برای برجسته کردن معنا از لحاظ بصری، کنتراست نه فقط باعث تهییج و جلب توجه می‌شود، بلکه به معنای موجود در پیام نیز اهمیت و تحرکی خاص می‌بخشد. بزرگ نشان دادن نیم‌تنه مادر و کوچکی دختر در کنار آن، خود نوعی سازمان‌دهی عناصر بصری برای تأثیر بیشتر بر مخاطب است.

در دومین و سومین صفحه از اثر، به دیگر عنصر سبکی نویسنده برمی‌خوریم. مسئله‌ای که بدون شک از یک تصویر به تنهایی نمی‌توان به آن پی برد، بلکه دیدن مجموعه آثار تصویرگر مؤید چنین نظری است. حضور زیراندازی با نقوش گبه، موتیف تکرار شونده در آثار این تصویرگر است. در این تصویر، حضور دختر در پایین سمت

شبهه‌های بصری القای پیام با قدرت و تأثیر بیشتر، استفاده از تعادل است. در تصویر روی جلد، دختر بچه‌ای را در مرکز کادر می‌بینیم؛ در محلی که نشان از تمرکز، ایستایی و سکون دارد. کاراکتر دخترک که شخصیت اصلی و مرکزی داستان است، در مرکز ثقل یا محور تعادلی کادر قرار دارد و نقوش اطراف، از نظر وزن در حالت تعادلی قرار دارند. بنابراین، از نظر بصری حالتی آرام را القا می‌کند. خطوط منحنی موجود در فرم صورت، موها، دست‌ها، لباس و... نیز حسی از آرامش و نرمی را منتقل می‌سازند. در عین حال، حضور چند گوسفند جدا افتاده در پایین کادر، حس ترس و وحشت و جدایی را نیز با خود دارد.

در همین تصویر ساده، می‌توان به برخی از عناصر سبکی تصویرگر اشاره کرد. اصولاً سبکی به مجموعه عناصر شکلی و صوری که موضوع، تکنیک، کمپوزیسیون، میانی تصویری و... جزو آن است، گفته می‌شود. این خصوصیات صوری و ساختاری، شاخصه آثار یک تصویرگر و



راست کادر، القاکننده سنگینی، ناامیدی و غم است؛ چیزی که در متن نیز با آن مواجهیم. صورت کاراکتر بالبهایی غمگین و حضور کلاهی به شکل مثلث که بیانگر جدال و انقباض است نیز تأکیدی بر این مطلب است. حضور تویی قرمز رنگ که در کنتراست رنگی با زیرانداز اتاق قرار دارد، وزن عناصر موجود در کادر را متعادل می‌سازد.

در صفحات ۴ و ۵ حضور دخترک در ^۱ انتهای کادر، سنگینی وزن و اندازه را القا می‌کند. در صفحات ۶-۷، تصویر کودکی که قصد دارد با شمردن گوسفندها به خواب رود، در ^۱ بالای سمت راست کادر قرار گرفته که محل مناسبی است؛ چرا که القاکننده عروج و سبکی است. در صفحات بعدی که شمارش گوسفندها ادامه می‌یابد، با تصاویری فانتزی و بسیار زیبا، چون دایناسوری پستانک به دهان و اژدهایی بسیار دوست‌داشتنی مواجه می‌شویم. بدون شک زیبایی مندرج در این تصاویر، در پرورش حس زیبایی‌شناسی و خلاقیت کودکان نیز مؤثر است. همان‌گونه که بتینا الریخ (Bettina Elhrich) می‌گوید: «من عقیده دارم که اگر برای کودکی تصاویر زیبا تهیه گردد (همانند چیزهای زیبای دیگر)، سود آن در بزرگسالی سبب گسترش حس زیبایی‌شناسی و آراستن زندگی او خواهد شد...»^(۴)

در تصاویر بعدی می‌توان به کنتراست، به ویژه کنتراست اندازه و رنگ توجه کرد. گفتیم که برای برجسته کردن معنا از لحاظ بصری، به کارگیری کنتراست نه فقط سبب جلب توجه می‌شود، بلکه معنای پیام را نیز اهمیت می‌بخشد. با بزرگ نشان دادن چیزی (در این‌جا دایناسور، غول، کامیون...) و قرار دادن گوسفندانی کوچک در کنار آن، یعنی کنتراست اندازه، نوعی سازمان‌دهی عناصر بصری صورت می‌گیرد تا تأکید بر بیننده شدت یابد. یکی دیگر از مهم‌ترین کنتراست‌ها،

کنتراست‌های رنگی است که بین رنگ‌های سرد (آبی و سبز) و گرم (زرد و قرمز) شکل می‌گیرد. برای مثال، به کنتراست بین رنگ سبز اژدها و زمینه آن دقت کنید یا رنگ قرمز کامیون با فضای اطرافش.

پس از آن، صحنه‌هایی خیالی از زلزله (که انعکاس تصویر دخترک، به خوبی نمایشگر این پدیده است)، سیل و حضور هواپیمای جنگی را شاهدیم. سپس در صفحات ۲۵-۲۴، دخترک را در ^۱ پایین سمت چپ کادر می‌بینیم و حضور تکه ابری را در ^۱ بالای سمت راست و بین این دو نیز قطرات باران در حال ریزش است. از آن‌جا که پایین صفحه به بالای کادر و قسمت چپ به راست، به لحاظ جلب توجه و نظر بیننده ترجیح دارد، قرارگیری دخترک در این محل، کاملاً مناسب و به جاست. ضمن این که حضور دخترک در این نقطه، مفاهیمی چون ورود غیرمنتظره انتظار، امید، منجی و... را القا می‌کند و گره‌گشایی داستان نیز در همین لحظه اتفاق می‌افتد. دخترک پس از خیال‌پردازی‌های مختلف، متوجه می‌شود صدا، صدای رعد و برق بوده و باران در راه است و این لحظه امیدوار کننده‌ای است برای او؛ چرا که نوید فردایی خوب را می‌دهد. در پایان، باید گفت که تصاویر و کلام این داستان، سرشار از زندگی است؛ به طوری که مخاطب با لحظه‌لحظه آن همذات‌پنداری می‌کند. فضای تصاویر متناسب با فضای متن و متناسب با حوصله کودک است.

پی‌نوشت

۱. رحیمی زاده، بزمان: تحقیق در چگونگی ارزش‌گذاری کتاب‌های تصویری کودکان.

2. Reading about children.
3. Children's literature in Elementry School. p. 108.
4. Story and picture in children's Book's p. 91.